

## درد سخن و گرگ خشن در سخن حافظ و خاقانی

ملیحه کرباسیان\*

چکیده

کاربرد واژگان کهن ایرانی در ادبیات فارسی، تاریخی دارد که به ظهور نخستین نمونه‌های نظم و نثر راه می‌برد، اما در پژوهش‌های ادبی و تصحیح متون کمتر مورد توجه بوده است. این مقاله با بهره‌گیری از دستاوردهای زبان‌شناسی و با استناد به متن‌های کهن اوستایی و پهلوی، می‌کوشد به معنای اصلی ترکیب‌های «درد سخن» و «گرگ خشن» در ابیاتی از حافظ و خاقانی نزدیک شود.

یکی از دلایلی که باعث مهجور ماندن و در نهایت فراموش شدن برخی کلمات در زبان می‌گردد وجود واژگان همسان اما با معانی متعدد است مثل فراموش شدن واژه «کنگره» به معنای «دالبر». این امر گاه درک مفهوم برخی از عبارات را در متون فارسی با مشکل مواجه می‌سازد. به همین دلیل نگارنده در ادامه کوشیده است با تمسک به ریشه‌های کهن زبان فارسی در باب عبارت «درد سخن کردن» و واژه «خشن» مطالبی را عنوان نماید. ابتدا به بیت نخست می‌پردازیم:

کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده پسند تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی‌کند  
این بیت مقطع یکی از غزلیات حافظ با مطلع ذیل است:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند  
ترکیب «درد سخن کردن» در این غزل که یکی از اشعار مشهور حافظ به شمار می‌رود از ترکیبات بحث برانگیز بین حافظ شناسان به شمار می‌رود و از آن جایی که در

\*. کارشناس ارشد فرهنگ و زبانهای ایرانی باستان و کارشناسی مسئول کنترل بانک‌های اطلاعاتی کتابخانه ملی.

تمامی نسخ باقیمانده کلمه دیگری جایگزین این واژه نشده است شارحان کوشیده‌اند به نوعی این عبارت نامأنوس را تأویل نمایند. از جمله سودی در شرحی که به دیوان حافظ نوشته است در باب این عبارت آورده: «درد سخن نمی‌کند، یعنی احساس درد دل نمی‌کند... درد در اینجا به معنای تأثیر است، و گوینده این معناها از درد سخن بی‌خبر بوده است».<sup>۱</sup> دکتر حسینعلی هروی در کتاب شرح غزل‌های حافظ می‌نویسد: «درد سخن نمی‌کند: سخن در او اثر نمی‌کند. درد این کار را ندارد».<sup>۲</sup> بهاء‌الدین خرمشاهی نیز در اثر ارزشمند خود، حافظ نامه چنین ذکر کرده است: «به نظر نگارنده این سطور درد کردن سخن، اصولاً یعنی اثر کردن و تأثیر گذاردن سخن...»<sup>۳</sup> و برای اثبات کلام خود دو بیت را شاهد می‌آورند، یکی از عطار:

آخر چه دلی بود که آن خون نشود      دردش نکند این سخن پر دردم<sup>۴</sup>  
و دیگری از نزاری:

شرمت نبود ز من زهی چشم      دردت نکند سخن زهی گوش<sup>۵</sup>

آنچه از تعبیر بالا مستفاد می‌گردد آن است که همگی به نوعی کوشیده‌اند واژه «درد» در عبارت «درد سخن کردن» را به نوعی با واژه مشهور «درد» در معنای رنج و ناراحتی تطبیق دهند. اما به نظر نگارنده این کلمه بازمانده یکی از واژگان کم کاربرد اوستایی به معنای دیدن و توجه کردن است.

"darət" معادل اوستایی کلمه‌ای است که در متون فارسی میانه و سپس فارسی به درد تبدیل شده است. بر اساس فرهنگ بارتلومه<sup>۵</sup> واژه "darət" به سه معنی در اوستا به کار رفته است:

۱. به معنی دارنده و نگاهدار که معادل فارسی میانه آن dāštār است. این واژه از ریشه dar به معنی داشتن و نگهداری کردن است که امروزه ماده مضارع دار- و ماده ماضی داشت از آن باقی مانده است.

۲. به معنی درد و ناراحتی که در فارسی میانه و فارسی نیز به صورت درد به کار رفته است. ریشه این کلمه به درستی معلوم نیست اما احتمال می‌رود که از ریشه dar به مفهوم دریدن نشأت گرفته باشد.

۳. به معنی توجه کردن و زیر نظر داشتن. ریشه این کلمه فعل dar در مفهوم نگرستن و محترم داشتن است. این فعل دوبار در اوستا به کار رفته است، یکبار به صورت صفت در زامیادیش بند ۹۴ و بار دوم به صورت فعل در پرسشینه‌بند ۵۸. فعل adriyate به

معنای «آن مرد [به چیزی] دقت یا توجه می‌کند» در زبان هندی باستان نیز از همین ریشه است. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان «درد سخن کردن» را به سخن توجه کردن معنا کرد.

بنابراین مفهوم مصراع دوم شعر حافظ چنین می‌گردد: تیغ سزاوار کسی است که به سخن توجه نمی‌کند. یا به عبارتی حرف ناشنو است. بیت نزاری هم مؤید این معناست، یعنی عجباً بر چشم تو که از من شرم نمی‌کنی و عجباً بر گوش تو که حرف نمی‌شنوی. اما در مورد بیت عطار به گمان من منظور شاعر آن است که دلی که از سخنان پر درد من پر خون و پر درد نمی‌شود دل نیست؛ و این بیت نمی‌تواند شاهد مثال خوبی برای ترکیب درد سخن کردن باشد.

اما واژه دومی که مورد نظر ماست کلمه «خشن» در بیت ذیل است:

تسیر باران سحر دارم، سپر چون نفکند

این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من

بیت مذکور یکی از ابیات خاقانی در قصیده‌ای به مطلع ذیل است:

صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من

تا سحر در خون نشیند چشم شب پیمای من

این قصیده سروده‌ای است در شکوه و شکایت از روزگار سخت زندان و دردها و آلام آن، با زبانی دشوار و مهجور چنان که شیوه خاقانی است. او در این قصیده از تشبیهات، استعارات و ترکیبات غریب بسیاری سود جسته که از آن جمله است عبارت «کهن گرگ خشن بارانی». برآنیم تا در این مختصر عبارت فوق را بررسی کنیم. در ابتدا به شروحنی که از این بیت ارائه شده نگاهی خواهیم افکند:

در گزیده‌ای که دکتر سید ضیاءالدین سجادی از خاقانی ارائه نموده‌اند در شرح

بیت چنین نوشته‌اند: «تسیر باران سحر» آه سحری (تسیر آه) - «سپر افکندن» تسلیم شدن

- «خشن بارانی» دارای بارانی خشن - «غوغا» هنگامه، هیاهو. ۶ بر این اساس طبعاً بیت

چنین معنا می‌گردد: چگونه ممکن است این جهانی که دارای بارانی خشن است در برابر

تسیر آه‌های سحری من تسلیم نشود؟

دکتر عباس ماهیار نیز در شرح بیت چنین مرقوم فرموده‌اند: تسیر باران: فرو

ریختن تیرهای متوالی و بسیار از هر طرف. و در اینجا کنایه است از آه پیایی... سپر

افکندن: کنایه از تسلیم شدن. کهن گرگ: گرگ دیرینه سال کنایه از روزگار بی‌ترحم.

بارانی؛ جامه‌ای که آب در آن نفوذ نکند و آن را به جهت حفظ تن از باران می‌پوشند. (کهن‌گرگ خشن بارانی) گرگ پیری که در مقابل تیرباران جامهٔ خشن نفوذناپذیری بر تن دارد، کنایه از گردون غدار نفوذناپذیر و مقاوم. غوغا: بانگ و شور و فریاد. معنی بیت: تیر بارانی از آه بامدادی دارم روزگار درنده‌خو چگونه می‌تواند در برابر آن مقاومت کند و تسلیم نشود؟ (شاعر به استعجاب دعا در سحرگاه توجه داشته است).<sup>۷</sup>

در هر دو شرح می‌بینیم که «خشن» واژهٔ عربی در معنای «درشت و زبر» پنداشته شده است اما آیا این واژه می‌تواند معنای دیگری نیز داشته باشد؟  
در متن پهلوی بَندهش، بخش چهارم عبارت زیر را می‌خوانیم:

az zamân brêhenid spihr i zurwân đarang-xwadây tan bay baxtih u-š paymôzan i xašn paymôxt<sup>۸</sup>

سپهر را از زمان آفرید که تن زروان درنگ خدای و تقدیر ایزدی است. او جامهٔ کبود (xašên) پوشید.<sup>۹</sup>

در بخش نهم همان کتاب این عبارت به چشم می‌خورد:

Cahârom gâm šânzdah sardag spêd, xašên, suxr ud zard syâh pêsag...<sup>۱۰</sup>

چهارم، گاو شانزده سرده است: سپید، خشین (کبود) و سرخ و زرد و پیسه...<sup>۱۱</sup> شبیه همین عبارت در بندهش هندی و گزیده‌های زاداسپرَم نیز دیده می‌شود. واژهٔ خشن xašên یا xšên در معنای کبود تحول یافتهٔ واژهٔ اوستایی axšaena به معنای تیره و درخشان از ریشه xšay (درخشیدن) و کلمه باستانی axšania است که در ترکیب kâusaka hya axšania به معنی سنگ فیروزه آمده است.<sup>۱۲</sup>

در فرهنگ‌های فارسی نیز واژهٔ خشن در معنای کبود ذکر گردیده است. مثلاً در فرهنگ معین آمده: خشن و خشین: ۱. کبود رنگ، تیره رنگ، ۲. سیاه رنگ. لغتنامهٔ دهخدا می‌نویسد: خشن مخفف خشین: بازی باشد نه سیاه نه سفید... خشین: هر چیز سیاه رنگ تیره که در آن سپیدی باشد مانند کوه برفدار. برهان قاطع می‌گوید: خشین: هر چیز که به کبودی مایل و سیاه و تیره باشد عموماً. در فرهنگ فرس می‌خوانیم: خشینه: رنگی بود میان کبود و سیاه.

ناگفته نماند که تبدیل «ê» به «i» در واژگان فارسی میانه به فارسی نمونه‌های فراوانی دارد از جمله kên که امروز kin (کین) تلفظ می‌شود. گذشته از این واژه‌ها، در فرهنگ‌ها به لغت «خشنسار» برمی‌خوریم که مرغی است تیره رنگ. این کلمه ترکیبی

است از دو واژه خشن + سار (سر) به معنی دارنده سر آبی سیاه.<sup>۱۳</sup> کلمه خشن یا خشین به عنوان صفتی برای پرندگان خصوصاً باز یا به عنوان نوعی خاص از آنها بارها در شعر شاعران به ویژه شعرای سبک خراسانی به کار رفته است. از جمله در این ابیات فرخی سیستانی:

تا نیامیزد با زاغ سیه باز سپید      تا نیامیزد با باز خشین کبک دری

تا نبود چون همای فرخ کرکس      همچو نباشد به شبه باز خشین پند  
امروزه نیز گونه‌ای از این واژه در زبان کردی زنده است. کردان به رنگ آبی، شین (sin) و (hešin) می‌گویند.<sup>۱۵</sup>

بنابر آنچه گفته شد نگارنده پیشنهاد می‌کند تا کلمه خشن در عبارت «کهن گرگ خشن بارانی» کبود معنا گردد. بدین ترتیب معنای عبارت به این صورت در می‌آید: گرگ کبود یا سیاه رنگ کهنسال و باران دیده. دو کلمه گرگ و باران در نزدیک هم تداعی کننده عبارت معروف گرگ باران دیده هستند. کل عبارت استعاره‌ای است برای آسمان و فلک. تشبیه آسمان به گرگ باران دیده از جمله تشبیهاتی است که در شعر فارسی بارها به چشم خورده است از جمله در این بیت کاتبی:

چرخ روبه باز را از اشک گلنارت چه پاک

بر سر آن گرگ از این باران فراوان آمده

زیبایی بیت خاقانی از آنجاست که می‌گوید این گرگ باران دیده تاب باران تیر آه‌های مرا ندارد و سپر می‌افکند. خاقانی در بیتی دیگر نیز برای توصیف آسمان سحرگاهی از واژه «خشن» استفاده کرده است:

برکش میخ غم ز دل پیش که صبح برکشد

این خشن هزار میخ از سر چرخ چنبری

خشن هزار میخ که بر چرخ چنبری فلک کشیده شده چیزی نیست مگر آسمان کبود شب با انبوه ستارگانش که سپیدی صبح آن را برکشیده و دور می‌افکند.

پی‌نوشتها

۱. شرح سودی بر حافظ / ترجمه عصمت ستارزاده - تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۶۶، ص ۱۱۱۹.

۲. شرح غزل‌های حافظ / حسینعلی هروی - تهران: نشر نو، ۱۳۶۷ / ص ۸۰۷.

۳. حافظ نامه / بهاء‌الدین خرمشاهی - تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، سروش، ۱۳۶۶ / ج اول، ص ۷۰۴.
۴. مختار نامه، ص ۲۵۲
۵. دیوان، ص ۴۱۳
5. *Altiranisches Wörterbuch*. Christian Bartholoma - Berlin: Walter de Gruyter & co, 1961.
۶. گزیده اشعار خاقانی شروان / ضیاء‌الدین سجادی - تهران: کتاب‌های چیبی، ۱۳۶۳، ص ۲۷۰.
۷. «تحلیل قصیده حبسیه خاقانی»، عباس ماهیار، رشد، آموزش ادب فارسی، سال هفتم (زمستان ۱۳۷۰)، ش ۲۷، صص ۲۰-۲۱.
۸. بندهش ایرانی / ماهیار نوابی و TD2 - شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی، ۱۹۷۸، ج ۱، ص ۹۵.
۹. بندهش / فرنیغ دادگی. مهرداد بهار. - تهران: طوس، ۱۳۶۹، ص ۴۸.
۱۰. همان. ج ۱، ص ۹۵.
۱۱. همان. ص ۷۹.
12. *Old Persian*. Kent. New Hawen , 1953.
۱۳. حاشیه برهان قاطع / محمد معین. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۱۴. حاشیه برهان قاطع. محمد معین. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۱۵. اساس اشتقاق فارسی / پاول هرن، ترجمه جلال خالقی مطلق. - تهران: بنیاد فرهنگ ایرانی، ۱۳۵۶.

